

برای سیدمحمدامین قانع‌ای راد (۱۳۳۴–۲۴ خرداد۱۳۹۷)

قائل به امرِ گفت‌وگو



میترا فردوسی پژوهشگر مطالعات فرهنگی

دیگر خوب می دانم که اگر که مردن کار هر کسی است اما نمردن وقتی که گواهی فوت می گوید که مرده‌ای و دیگر روی زمین راه نمی روی، بی شک کار هر کسی نیست. آدم گاهی به اعتبار کیفیت بودنش هر مرگی را پس می زند. گاهی آنقدر کنار زندگی و دست در دست آن قدم می زند که دیوارهای درونش آجر به آجر فرومی ریزد و خودبخشی از زندگی می شود. قانع‌ای راد، دکتر محمد امین قانع‌ای راد، همین قدر دست توی دست زندگی، خود زندگی شده بود آنقدر که من می گویم او نمرده است. مگر زندگی می برد؟ قانع‌ای راد در روزگاری که سلام کردن استادهای علوم اجتماعی به دانشجو، یک گناه نابخشودنی بود و دانشجو بیشتر از یک علم آموز و یک سالک اول راه، یک نویسنده مقاله به اسم استاد و پرکننده رزومه او تلقی می شد، پرچم گفتمان دیگری را با خود به همراه داشت و آن را وسط انجمن جامعه شناسی بر زمین کوبید. او پرچم دار



جریانی بود که منطق آن، فهم مشترک، زبان گفت‌وگو و دیدن و شنیدن دیگری بود. جایی که با طیب خاطر می توان دست همه علاقه‌مندان را گرفت و سر یک میز نشاند. او در روزگاری که همه قید رسانه‌های چاپی وغیرچاپی را زده بودند یا از رسانه فقط برای نمایش خودشان استفاده می کردند، به رسانه ورسالت رسانه در ساخت حوزه عمومی و جامعه مدنی، معنایی دیگر بخشید. می پنداشت که در وضعیت کنونی کشور، هرچه بیشتر باید حوزه عمومی را فعال کرد و در راه اثبات این ایده، خودش را وقف آیین گفت‌وگو کرده بود. او بزرگ منشا نه در تحلیل پدیده‌های جاری کشور، در رسانه‌ها می نوشت و در این میانه ابایی از چپ و راست و کوچک و بزرگ نداشت. او مصداق انسان برای انسانیت بود.

برای حسین‌محب‌اهری (۲۹ مهر،۱۳۳۰–۲۶ دی۱۳۹۷)

گوش‌ای از زلالی قلمبان



فاطمه شهردوست خبرنگار

گاهی می‌خواهی از یکی بنویسی و نمی‌شود. چرا؟ چون آنقدر قصه دارد برایت که می‌مانی از کجا شروع کنی. درست است که قصه بودنش در دنیا تمام شده، اما این فقط ماجراجراست، دنیا که گول نبودن بعضی‌ها را هرگز نمی‌خورد…

همین هاست، آدم‌هایی که قصه شدن را بلندند، خنده‌ها، حرف‌ها و غم‌ها خلاصه بودنشان طوری است که برای همیشه گوشه‌ای از ذهنت را قلمت را تسخیر می‌کنند و وقتی که هستی و قصه ات تمام نشده، یادشان در وجودت زنده می‌ماند.از چند سال پیش که خبر بیماری او قطعی شد، شاید خیلی‌ها فکر کردند که او هم بزودی می‌رود، خیلی‌ها آه کشیدند و برخی هم مثل همیشه بی توجه از کنارش گذشتند. در همان روزها بود که شیمی درمانی قطره قطره جسم او را در خودش حل می‌کرد و هر چند وقت یکبار عکس‌ها و گفت‌وگویی‌هایی از او منتشر می‌شد که همچنان پر از بخند و آرامش بودند، طوری که انگار درد هم در سایه روح برآمیدش که عین زندگی بود دیگر حرفی

درباره محمدیوسف کیانی (۱۳۱۷_۱۳ خرداد۱۳۹۷)

باستان‌شناسِ سخاوتمند

سیزدهم خردادماه سال جاری، موزه ملی ایران نهمین رئیس خود را از دست داد. او که پس از ۸۰ سال زندگی غنی و پربار که آغازش از شه‌میرزاد و پایانش در خانه‌اش در تهران بود، سرانجام در زادگاه فعالیت‌های حفاری ایشان، مدیریت هیات بررسی و تحقیقات باستان‌شناسی و تاریخ هنر از دانشگاه تهران بود و دکترای هنر اسلامی را از دانشگاه لندن دریافت کرده بود. در کارنامه کاری وی ریاست دو موزه هنرهای ایران و موزه ملی ایران به‌چشم می‌خورد. از جمله فعالیت‌های حفاری ایشان، مدیریت هیات بررسی و تحقیقات باستان شناسی دشت گرگان است. اما آنچه که وی را از دیگران متمایز می‌کند تلاش‌های ماندگارش برای معرفی هنر اسلامی است که در قالب تالیفاتی از رزمند برای جامعه علمی ایران به یادگار نهاده است. این مجموعه شامل ۳۰ عنوان کتاب و ده‌ها مقاله علمی در نشریات معتبر داخلی و بین‌المللی است. مجموعه چهارجلدی «شهرهای ایران» که در دهه ۶۰ به همت او و با همراهی دیگر باستان‌شناسان و مورخان باستان‌شناسی و معماری همچون احمد تفضلی گردآوری شده، هنوز یکی از

درباره هوشنگ آزادی‌ور

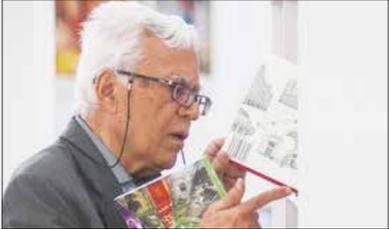
(۱۳۲۱–۱۹ اردیبهشت۱۳۹۷)

خو کرده‌ای به خاک



نگار حسینیفانی خبرنگار

آخرسال است؛وقت یادکردگذشتگان و درگذشتگان: «بیچ در بیچ/مچاله و هیچ/ هفت نوبت پرداخته/تهری از سلسله مرده/ هبیتی پلنگ آسا/ که شیر کاه بر سر می‌کند/ونماز می‌گزار از آن/ و امان از سالی که گذشت و آن تصاویری در پی که در نبودن مرور شد. تصویر آن انگشتان بلند با ناخن‌های از دود خنا شد که گاه گوشه عینک را می‌گرفت و می‌خواند در ادامه که: «تنی- یک تن/ سیاه جامه و بینی کج/ کج و مهر بر پیشانی/ چکیده بر این سر/ تاش من/ نام که می‌گیرد/ می‌پرد». اردیبهشت‌ماه بود که مرد از ورطه پرید، و از آن پس دیگر پنجره‌های پریدن، رنگ خون گرفت و ما به هیچ بلندایی دل خوش نشدیم. هوشنگ آزادی‌ور، آن مرد بلند قامت کنار دوربین که از آندره مالرووی بزرگ در فیلم مستند «آندره مالروو تمدن ایران در موزه لور» بازی گرفته بود و آن شاعر «بیچ آواز برای ذولجناح» و «هر قلبی که می‌تپد عاشق نیست…» در بهاری‌ترین ماه سال به خاک رسید. کف دو دستش را روی هم گذاشت، انگشتان اشاره را نزدیک به تحریر روی لب میزان کرد و به احترام همه آنچه زیبا



غلامحسین صدیقی افشار(۲۴ اسفند۱۳۱۳–۲۸ فروردین۱۳۹۷)

۳۸ سال خاطره

صدی افشار کلاس پنجم ابتدایی بود که نخستین مقاله‌اش را درباره وضعیت پرورشگاه در روزنامه تربیت منتشر کرد. در سال ۱۳۵۸ مجوز ماهنامه علمی و فرهنگی *هُدُهدُ* در دریافت و تا توقیف آن در سال ۱۳۶۱ هرسال ۱۰ شماره منتشر کرد.

همکاری تیم کوچک سه‌نفره ما(صدی افشار- نسرین و نسترن حکمی) حدود ۳۸ سال بی‌وقفه و کم‌حاشیه ادامه یافت، در روزگاری که گروهی در کشورمان چندان جدی گرفته نمی‌شود و دوام نمی‌آورد!

صدی افشار آزاداندیش، روشمند، وقت‌شناس، پرتلاش، بانظم، نکته‌بین، زک، نقدپذیر، نوآور و سخت پایبند ارزش‌های اخلاقی بود و کین‌توزی و حسادت را تاب نمی‌آورد.

او دلبسته علم و فرهنگ، تاریخ و البته مردم سرزمینش بود؛ بنابراین دیگران را به کتاب و کتابخوانی تشویق می‌کرد، زیرا باور داشت مطالعه افق دید را باز می‌کند و موجب گسترش و اعتلای علم و فرهنگ، افزایش آگاهی و روشنائی بیشتر، در نتیجه چیرگی بر جهل و تاریکی می‌شود و مردم در متوجه نقش علم و فرهنگ در بهروزی جامعه می‌کند. او نخستین عامل پیشرفت علم را درک و احساس نیاز می دانست و می‌گفت هرگاه جامعه با مشکلی روبه‌رو شود، در پی راه حلی برای آن، دست‌به‌دامان علم می‌شود.

او بسیار سفر می‌کرد و معتقد بود برای شناخت جامعه و مردم باید به میانشان رفت، آنها را دید و حرف‌هایشان را شنید.

صدی افشار بی تعارف، ساده‌گو، کوتاه‌نویس و مخالف پراکنده‌گویی و پراکنده‌کاری بود و استفاده از تکنولوژی روز را برای ارتقا و سرعت کار ضروری می‌دانست، پس مدام اطلاعاتش را روزآمد می‌کرد.

او در نوشته‌هایش به‌ وازه‌ها جان می‌بخشید و علاوه بر فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه‌ای که با دو همکارش تألیف کرد، فرهنگ مشاغل سنتی ایران؛ فرهنگ زبانزدهای فارسی و چندین تألیف و ترجمه دیگر را در کارنامه‌اش دارد.

صدی افشار از زبان‌های انگلیسی، ترکی (زبان مادری‌اش) و عربی کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری را ترجمه کرد و تا حدودی هم با زبان لائین آشنایی داشت. او البته در تمام کارهایش از نظرات کارشناسان زیادی که در هر رشته و زمینه‌ای می‌شناخت بهره می‌گرفت.از جمله ترجمه‌های اوست: مقدمه بر تاریخ علم جورج سارتن؛ کاکل طاووس، اثر جورج گورگس یوسف (درباره منشأ غیراروپایی ریاضیات؛ تاریخ ریاضیات اسمیت؛ تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون (از فردوسی تا سعدی) و معماری ایران ادوارد بوپ.



درباره احمد احمدی(۱۵شهریور۱۳۱۲–۱۹ خرداد۱۳۹۷)

از منظری دیگر

استاد فقید دکتر احمد احمدی، چهره‌ای چند وجهی داشت؛ او یک شخصیت فرهنگی و دانشگاهی بود که در کارنامه‌اش کنش سیاسی و سابقه مدیریت طولانی هم به چشم می‌خورد. به همین دلیل چهره‌ای شناخته شده و معروف بود که دوستان و آشنایان بارها درباره فعالیت‌هایش سخن گفته‌اند. اما ایشان به‌رغم شهرت، هرگز تلاشی برای بازنامه‌اش نکرد لذا بخشی از حاصل عمر فرهنگی او جز برای معدودی از نزدیکان، روشن نیست. یکی از مهم‌ترین کارهای مهم دو دهه اخیر دکتر احمد احمدی، تلاش برای سر و سامان دادن به پژوهش‌ها و خرداد‌های حوزه علوم انسانی در دو مؤسسه «توسعه دانش و پژوهش ایران» و «تحقیقات و توسعه علوم انسانی» بود.

ایشان که عضو مؤسس در هر دو مجموعه بودند با انگیزه بسیار، تلاش کردند تا از برگزاری سلسله همایش‌های تخصصی در حوزه علوم انسانی و انتشار کتاب و مجلات در این دو مؤسسه حمایت کنند. هرچند که اختلاف دیدگاه در بین مؤسسان سبب شد تا پس از چندی، فعالیت‌های بخش علوم انسانی در مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران متوقف شود اما انگیزه ایشان و همراهی چند استاد دیگر، به تأسیس مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی منتج شد. این مؤسسه در دهه هشتاد با انتشار فصلنامه و چاپ بیش از ۱۳۰ عنوان کتاب، نقش مهمی در متشکل کردن تلاش‌های پراکنده استادان و پژوهشگران علوم انسانی ایفا کرد.

بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی و احیای تمام آثار ایشان در ۱۱ جلد کتاب، همایش یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت ایران و بازنشر روزنامه‌های مشروطه، بزرگداشت چهره‌های بزرگ اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی نظیر پروفیسور توشیهیکو ایزوتسو و آن‌هماری شیمل بخشی از فعالیت‌های مهم و اثرگذار این مؤسسه بود.

دکتر احمدی، بعدها براساس ساختار این مجموعه، در انتشارات سمت واحدی به‌نام «مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی» تأسیس کرد. از سوی دیگر میهن‌دوستی و توجه جدی به تهدیدات هویتی، موجب شد که ایشان به اتفاق چند دوست و همراه قدیمی، در سال ۱۳۸۴ مؤسسه فرهنگ و تمدن ایران زمین را تأسیس کنند که وظیفه محوری آن دفاع از هویت ملی و تمامیت ارضی کشور در برابر تهدیدهای هویتی داخلی و خارجی بود. حوادث ناگوار سال ۸۸ بخشی از نیروها و برنامه‌های این مؤسسات را با چالش مواجه کرد اما ایشان بدون ملاحظه‌کاری‌های مرسوم، یک تنه دربرابر بسیاری از ناملایمات ایستاد و با حمایت کم‌نظیر از رئیس وقت مؤسسه عملاً موجب حفظ سرمایه ارزشمنند این مجموعه و تداوم برنامه‌های گذشته شد؛ اما پانهایت تأسف، بیماری و سپس درگذشت ایشان که با پراکندگی یاران قدیمی همزمان شد، تعطیلی این مجموعه‌ها را به دنبال داشت.

درگذشتگان فرهنگ

■ سال بیست‌وپنجم ■ شماره ۲۲۰۷۰

■ پنجشنبه ■ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷

درباره عزت‌الله انتظامی (۳۱ خرداد۱۳۰۳–۲۶ مرداد۱۳۹۷)

با «عزت»

ما هم همان حس و حال را تجربه می‌کردیم، درست مانند زمانی که خبر مرگ آنتونی کوئین منتشر شد یا وقتی که روزنامه‌های دنیا تیتز ززند مارلون براندو مرده است، ما هم در مرداد ۹۷ همان حس و حال را تجربه می‌کردیم چون خبر تأیید شده از این قرار بود: آقای بازیگر روی صحنه مرگ آرام گرفته است.ای وای‌های لعنتی در چنین لحظاتی

هجوم می‌آوردند و خاطرات و شمایل‌های به یاد مانده از چهره‌ها شروع می‌کنند به زره رفتن جلوی پرده سینمایی ذهن. عزت سینمای ایران هم از این قاعده مستثنی نبود و از لحظه‌ای که نقش آخرش را پذیرفت تا در دنیا دیگر هم برای بازیگری سینما، آقایی کند ما را به همین حس نوستالژیک مبتلا کرد. مش حسن به ما خیره می‌شد و نگاهان صدای حاجی واشنگتن در گوش ظنبن می‌انداخت که: آهو نمی‌شوی بدین جست‌وخیز گوسپند… ساتور سلاخی که فرود می‌آمد خاطرات کات می‌خورد به حرص خوردن‌های عباس آقا سوسپور گوشت که خواستی‌ترین موجز تاریخ سینمای ماست. بعد از آن مسیر موسیقی را باید مرور کرد با عاشقانه‌های حاج‌رسول به زلف کرده‌دار روسری آبی و مستوفی‌زندگی که سبب شد دیوانه از قفس برید، پیشقراول روایت پرکشش خیانت و دودوزه بازی و جفا باشد.



مسعود میر خبرنگار

برای پوران شریعت رضوی (۱۳۱۳–۲۶ بهمن۱۳۹۷)

خاطره‌ای که هر بار به شهر بر خواهد

معمولاً لزومی ندارد به مرگ از طریق میانجی دیگری جز مرگ فکر کنیم. اما وقتی مرگ نمادی باشد از زیستی که از طریقش بر مرگ فایق آمده باشیم، می‌شود یک موقعیت برساننده یا یک مسأله. مثل مرگ آنتیگونه وقتی که برای پیکر برادری که در قانون شهر اخلال ایجاد کرده و از حرمت‌گذاری بر جنازه محروم شده بود، پابندی را



کیوتار ارشدی خبرنگار

کرد و خواستار آن شد که جنازه را به خاک سپارد و خود نیز در این سوژه‌گی جان از دست داد. در چنین وضعیتی گرچه قدرت یا دولت یا قانون شهر، پیروز به نظر می‌رسد اما همیشه این سوژه سرکوب شده است که به شهر برمی‌گردد و با اصرار در خاطره جمعی ما تکرار می‌شود و کنار ما زیست می‌کند. مگر نه این است که قانون شهر می‌گوید بر جنازه خاطی و سرکش حرمت نگذارید و او که بر قانون شهر شوریده را از آنچه حق شهروندی است، محروم بدارید؟

درست مثل قدرتی که در را بر جنازه «او» بسته نگاه داشت، مرگ او که حقتش به عینه پیوند خورده بود با حق همسری که صدایش از حسینیه ارشاد نسلی را به پرسش از سنت راسخ کرده و جماعتی خواب زده را به بیداری تذکار داده بود. مگر این حرمت‌گذاری در مکانی خاص، سوبیه‌هایی فراتر از خود دارد؟ ندارد؟ بر پراخ‌مبثت این پرسش شک نمی‌کنیم بویژه آن هنگام که جماعتی بر پیکر نازک زنی در خیابانی به نام شریعتی به اقامه احمد منتظری نماز می‌گزارد. شک اما از همین جا آغاز می‌شود. همان شکی که

برای بهرام زند (۶ شهریور ۱۳۲۳–۱۸ فروردین۱۳۹۷)

برای او که «زند» حقیقت جویان بود

جرمی برت و شرلوک هولمز، روزه هانن و کمیسر ناوارو، آتسو تاکامورا و لین چان، مل گیبسون که والاس شجاع دل بود، راسل کرو و گلادیاتوری به نام ماکسیموس، سعید نیکپور و عمار یاسر، بهرام زند را با این نقش‌ها به یاد می‌آوریم صدای او آینه‌ای بود که تصویر حقیقت را باز می‌نمایاند. ابوالفضل بهرام زندی که به نام بهرام زند



منیره زینلی روزنامه‌نگار

شناخته شده است، شهریور ۱۳۲۳ در تهران به دنیا آمد و از سال ۱۳۴۴ کار دوبله را آغاز کرد و سال ۱۳۹۷ در ۷۴ سالگی درگذشت. حاصل ۵۳ سال کارش در صدایشگی خاطراتی است که نسل‌های متفاوت را از ستین گوناگون به یکدیگر پیوند داده. صدای او با چهره برخی بازیگران چون جرج کلونی، راسل کرو یا رابرت دنیرویکی شده است، تا جایی که در سال‌های حضورش، انتخاب هر صدایشه دیگری برای این بازیگران، اگر نه بدسلیفگی که کج‌سلیفگی به نظر می‌رسید. ریمت شوش‌آوی کلمات او و فن بیان شگفتی که فارغ از سن شخصیت بر او می‌نخست، هنوز این پیام را به مخاطب می‌دهد که بهرام زند به جای دیالوگ گفتن و روخوانی از متن، نقش را دوباره بازی یا بازآفرینی می‌کند، گونه‌ای از بازآفرینی که از بازرسان جدی پلیس تا شخصیت‌های انیمیشنی کودکان را دربرمی‌گیرد. او این بازآفرینی را در فیلم «تغییر چهره»، با نمایش کودگانی شخصیت جان ترولوتا، یک بار در نقش پلیس درستکار و یک بار در نقش دیوانه‌ای جانیاتکار که چهره پلیس را به دست آورده، به خوبی به نمایش می‌گذارد و گوش می‌رساند. شاید کمتر مخاطبی بداند، انجمن دوستان‌اران شرلوک هولمز از لندن، برای تشکر از دوبله خوب و حرفه‌ای سریال شرلوک هولمز، کتاب‌هایی از آرتور کانن دوئل، نویسنده مجموعه را برایش فرستادند.

برای بهرام شفیع(۱۳۳۵–۱۷ مهر۱۳۹۷)

کیپ تا کیپ خاطره

تا همین چند ماه پیش، در مناسبت‌های ریز و درشت تقویمی، مناسبت خاصی روبه‌روی روز هفدهم مهر ماه درج نشده بود، روزی مانند بسیاری از روزهای عادی و کم‌نام‌نشان دیگر تقویم، اما از این پس هر ساله همین روز عادی و معمولی، یادآور تمام خاطراتی خواهد بود که در مدت زمانی نزدیک به چهار دهه توسط یکی از شاخص‌ترین نمانده‌های ورزشی تلویزیون

برایمان به جای گذاشته شده است. «بهرام شفیع» با رفتن غیرمنتظره‌اش در ظهر همین روز تلخ، یازل به ظاهر تمام‌نشدنی درگذشت‌های باورنکردنی سال ۹۷ را کامل تر کرد. جایگاه «شفیع» در عرصه برنامه‌های ورزشی تلویزیون، شاید جایگاهی بالا از نظر برنامه‌سازی و گزارشگری نباشد اما او یک نماد بود، یک سمبل و جلوه‌ای پررنگ از نوستالژی برای چندین و چند نسل از بینندگان این رسانه. امتیاز اجرای پربینندترین برنامه ورزشی سیما در روزگار تلویزیون بی‌بضاعت دو کانه‌ای که در برنامه‌های محدودش بسختی تهیه می‌شدند و رقیب چندانی نداشتند امتیاز منحصر به فردی بود که در سال‌های به حاشیه رانده شدن پیشکسوتانی نظیر استاد عطا الله بهمیش فقید و مجید وارث، در اختیار «بهرام شفیع» جوان و تازه از گرد راه رسیده قرار گرفت، امتیازی که وقتی فرصت طلایی قرار گرفتن در جایگاه یکی از دو گزارشگر فوتبال دهه اول انقلاب (در کنار هادی صالح‌نیا و گاهی جهانگیر کوثری) به آن اضافه شد شفیع را در موقعیت یک‌چهره نوستالژیک تثبیت کرد. به این موقعیت ویژه می‌توان اضافه کرد چهره و اجرای



مازیار معاونی منتقد تلویزیون